

شکلک: تعالی شخصیتی به نام عالیه

نمایش

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : اسفند ماه ۱۳۹۲

این نوشته ها با عنوان "یادداشت های یک تماشاگر تئاتر" در صفحه آخر روزنامه اعتماد، با این توضیح آغازین همراه بودند:

این ستون هفتگی که به نمایش های اجرا شده در کشور و رویدادهای مهم تئاتر روز می پردازد، به هیچ وجه داعیه و قصد «نقد» و تحلیل تفصیلی ندارد و بیشتر می کوشد در حد معرفی و یادآوری، به اشاره هایی چند بسنده کند.

در این شلوغی های کاری انتهای سال که دیدن و دنبال کردن نمایش ها و کنسرت ها و فیلم های مختلف با درجات گوناگون اهمیت هم بخشی از آن به حساب می آید، برای خود نگارنده هم غریب است که چه انگیزه و گرایشی باعث شد در عین غافلگیری خودم، نمایش «شکلک» کار کیومرث مرادی که بازتولید او از اجرای ۹ سال پیش خودش است را سه بار بینم! از میان آن چه تا به حال دیده و شناخته ام، این بهترین نمایشنامه نغمه ثمینی است که دو تلفیق به ظاهر ناممکن را به شکلی ساده و باورپذیر و بی آن که ابهام بغرنجی برای تماشاگر پدید آورد، ممکن کرده است: از یکسو تلفیق میان واقعیات اجتماعی و خیالپردازی با خلق موقعیتی سوررئال به واسطه شکست مرز زمان؛ و از سوی دیگر، تلفیق میان کمدی موقعیت و کلام و رفتار با تلخی های یک تراژدی منتهی به «مرور تاریخ مردمی ایران» که برای نمایشی ظاهراً چنین سرگرم کننده و مفرح، دستاوردی بس بزرگ است. اما این ویژگی متن را سال ها بود که می دانستم و به فرض این که می خواستم ببینم آیا این بار هم مرادی توانسته «فروتنی» متن را با به رخ نکشیدن مضمون بزرگ «آن چه بر سر فرزند ایران آمده» در اجرایش حفظ کند یا نه، همان تماشای نخست کافی بود. در آن نوبت، نوید محمدزاده که در این اجرا، همان نقش احمد مهران فر در اجرای قدیمی را به عهده دارد، خود بعد از بازگشت از برلیناله به تماشای اجرای آخر جواد عزتی در همین نقش نشسته بود و بازی عزتی با تمام لطف و نمک اش، برای انتقال مفهوم تاریخی فرزندی که نه پدر لمپن نسل قدیم و نه جوان آگاه نسل حاضر نمی خواهدش، بیش از حد کاریکاتوری بود. از فردای آن شب، محمدزاده باز روی صحنه می رفت و دیدار دوم من، می توانست

به این دلیل باشد. آن فروتنی که گفتم باید در این اجرا با نهان و ظریف مطرح کردن مضمون تاریخی فرزند بی مأوای سرزمین مان جاری می شد، با تقابل درست بین بازی و شخصیتی که امیر جعفری و محمدزاده خلق می کردند، به درستی رعایت شده بود و این، طبعاً از اجرایی که تلخی این مضمون را در پس شیرینی تمام نشدنی عزتی از دست می داد، آرمانی تر بود. یک دستاورد دیگر این نوبت تماشا هم یکدستی شخصیت نقره و واکنش های عصبی اش در آن موقعیت هم هولناک و هم مضحک بود که به واسطه نوع کار ستاره پسیانی، گویا تئوری های مربوط به تأثیر هم بازی در خلق شخصیتی که بازیگر مقابل به عهده دارد را ماهرانه زیر سؤال می برد.

اما انگیزه بار سوم از کجا آمد؟ آن هم میان این ازدحام کاری که همه مان را بدهکار بسیاری کرده. در جست و جوی ذهنی ام، به نتیجه ای رسیدم که هر چه می گذرد، برایم قطعی تر می شود: اهمیت و شدت زنده و سمپاتیک بودن شخصیت عالیه با بازی پانته آ بهرام که می تواند در یادها بماند. کسی که با آن همه آسیب پذیری و شیرین عقلی ظاهری، عمیق ترین درک را نسبت به رنج و درد تک تک شخصیت های دیگر دارد. کسی که در اوج های تلفیق «نقالی» و پرده خوانی با روایت چندگانه و مدرن کار، حتی باید خود شعبون خان را هم بر خوانی کند. کسی که وقتی اشاره شعبون خان به انداختن طفیلی ای به نام عالیه در مقابل حسن را نقل می کند، هم رنج خودش و هم بی اعتنایی شعبون را در عرض چند ثانیه به هم پیوند می زند. کسی که با این همه تکرار شیوه های بازآفرینی آدم های دچار لکنت در انبوه نمایش ها و حتی سریال های تلویزیونی، باز طرز حرف زدنش یکه و ویژه خودش به نظر می رسد. و کسی که بیش از همه شخصیت های دیگر، دو وجه «فردی» و «نماینده بخشی از مردمان این سرزمین» را به هم می آمیزد. چه آن چه در متن ثمینی در قالب عالیه خلق شده و چه شخصیتی که بهرام روی صحنه اجرای مرادی جان می بخشد، می تواند کنار کسانی چون حمید هامون یا ناخدا خورشید یا قدمشاد مطرب در تاریخ هنرهای نمایشی ما ثبت و ماندگار شود. فرقی این است که شخصیت های فیلم ها را می توان بارها باز دید ولی شخصیت های نمایش محمد

رحمانیان/حبیب رضایی و مرادی/ثمینی، با اتمام اجرا دیگر قابل رجوع نیستند؛ مگر آن که فیلم اجرا به درستی تدوین و عرضه شود.

